

فصلنامه بهار ادب
سال اول - شماره دوم - زمستان ۸۷
نگاه پند آموز سعدی به کلام پند آمیز فردوسی

دکتر محمد علی اسلامی ندوشن^۱، دکتر فاطمه عسگری رابری^۲

تاریخ دریافت: ۸۷/۱۰/۲۹

تاریخ پذیرش قطعی: ۸۷/۱۲/۷

چکیده

اگرچه فردوسی شاعر حماسه هاست، اما وی در بخش عظیمی از شاهنامه به بیان پندها و مواعظ پرداخته است. هیچ داستان حماسی - رزمی در شاهنامه نیست که به مضامین بلند اخلاقی و پند و اندرزهای سودمند آراسته نگشته باشد. این دیدگاه پند آموزانه فردوسی از دید دیگر شاعران نیک اندیش همچون سعدی پنهان نمانده است. سعدی در خلق آثار ادبی خویش همراه با مضامین اخلاقی به شاهنامه نظر داشته است. در این مقاله به بررسی برخی نکات اخلاقی در شاهنامه و سپس در بوستان سعدی پرداخته شده است. نکته قابل ذکر اینکه به دلیل تقدم زمانی شاهنامه بر بوستان از سویی و تنوع مضامین شاهنامه و سایه گستری این اثر عظیم ادبی بر سایر آثار از سوی دیگر تردیدی در تاثیر پذیری دیگران از شاهنامه وجود ندارد. بنابراین، در این پژوهش بیشتر به جنبه تاثیر گذاری شاهنامه بر بوستان اشاره شده است، اگر چه جنبه مقایسه ای آن نیز مورد نظر بوده است.

کلمات کلیدی:

پند آموز، پند آمیز، مواعظ، بوستان، شاهنامه.

۱ - استاد بازنشسته زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران

۲ - عضو هیأت علمی دانشگاه پیام نور بم

مقدمه

بیان نامهٔ باستان ایران زمین، از زبان معمار کاخ سخن، فردوسی طوسی، تنها درباره حماسه پردازیه‌ها و جنگجوییهای ایرانیان نیست. با اینکه سرتاسر شاهنامه شرح جنگها و کشمکشهای بین اقوام و افراد است اما هیچ داستان حماسی و رزمی در شاهنامه بدون پرداختن به مضامین بلند اخلاقی و پند و اندرزهای بی غرض سروده نشده است. سراسر شاهنامه مشحون از نصیحتگری و ملامت از تدابیر و چاره اندیشیها برای ایجاد جامعه ای مطلوب است، سرایندهٔ سخن پارسی در جای جای کلام حماسی خویش از پندها و نصایح فروگذار نمیکند.

فردوسی در هنگامهٔ کارزار و در هیمنه نبردها و چکاچاک شمشیرها، آن زمان که پهلوانان مغرورانه تنگ بر اسب جنگ میکشند و از زمین گرد برمی آورند، هر دوسوی نبرد را، از اسب تاختن و شور بردن و باختن فرود می آورد و دستگاه نرم نصیحت را مینوازد و جنگجوی تندخوی سرکش را رام کلام خویش میسازد وی بیشترین نصایح را در میدانهای جنگ بر میگزارد و مرگ را فریاد می آورد و از جهان ناپایدار میسراید. هم ازین روست سعدی که خود شاعر پندها و اندرزهاست و نصیحتگریست که داروی تلخ پند را بر هر کسی سودمندترین شربت میدانند، به کلام فردوسی نظر دارد و میگوید:

اگر شربتی باشدت سودمند ز سعدی ستان داروی تلخ پند
(بوستان، ص ۱۸۵)

چرا که فردوسی در بارهٔ پند گفته است:

پزشک تو پندست و دارو خرد مگر از تاج از دلت بسترد
(شاهنامه، ص ۲۰)

سعدی اگر چه خود در این باره توانای بی مثالی است ، اما تأثیر کلام فردوسی در نگاه پند آموزانه وی انکارناپذیر است . بدون شک نفوذ کلام این نصیحتگر بی غرض بر اثر کلام صادقانه وی است . زیرا خود در این باره میگوید :

نصیحت که خالی بود از غرض چو داروی تلخ است دفع مرض
(بوستان، ص ۱۲۱)

در این جستار به پاره ای از این شباهتهای دیدگاهی فردوسی و سعدی اشاره میشود.

شیوه بیان پندها و نصایح:

فردوسی سراینده ایست که در بسیاری از موارد، پندها و نصایح را برای تأثیر بیشتر کلام از زبان دیگران بیان کرده است. وی که سراینده امانتدار نامه باستان است در پندگزاری هم امانتداری خویش را فرو نمیگذارد.

یکی از شیوه های وی در بیان پندها و اندرزها این است که وی نصایح را از زبان مرد جهاندیده ، پیر جهاندیده و پیر داننده و دهقان پیر بیان میکند و البته همین شیوه را سعدی هم در بوستان دنبال کرده است . فردوسی در این باره میگوید:

همان نیز نیکی به اندازه کن ز مرد جهان دیده بشنو سخن
(شاهنامه ، ۶ / ۲۴۵)

و در نصیحت از زبان جهاندیده دهقان پیر میگوید:

چه گفت آن جهاندیده دهقان پیر که نگریزد از مرگ پیکان تیر
یا (شاهنامه، ۴ / ۳۴۴)

به گفتار دهقان کنون بازگرد نگر تا چه گوید جهان دیده مرد

سعدی نیز همچون فردوسی نصایح خویش را در بسیاری از موارد غیر مستقیم و از زبان مرد جهاندیده بیان کرده و گفته است :

جهانندينده‌اي پير ديرينه زاد جوان را يکي پندپيرانه داد
(بوستان ص ۳۲)

و در خردمندی جهانندينده مرد ميگويد :

خردمند باشد جهانندينده مرد که بسيار گرم آزمودست و سرد
(همان ص ۱۵۰)

و در جاي ديگر از جهانندينده پير چنين ميگويد:

جهانندينده پيري برو برگذشت چنين گفت خندان به ناطور دشت
(بوستان ص ۲۸۷)

پند ها و نصايح در شاهنامه و بوستان:

از جمله پندها و نصايح ميتوان به موارد زير اشاره کرد:

خرسندی و پرهيز از آز ، خاموشي در سخن ، نيکنامي ، دريافت گنج در پي رنج ،
سفارش به مدارا و نکوهش تندی ، سفارش به دادگري ، نهان داشتن راز ، دخل
و خرج ، در باره مرگ ، تمثيلها و کنایات ، بي فايديگي تربيت بد گهر و سفارشهاي
در تدابير جنگي .

۱ - خرسندی و پرهيز از آز :

از جمله موارد پسندیده اخلاقي ، خرسندی از داد خدای است. خصيصة‌اي که در
برابر صفت ناپسند آز قرار ميگيرد.

فردوسی درباره خرسندی که همان توانگريست داد سخن داده است. وی ميگويد:

چو خرسند گشتی به داد خدای توانگر شوی يکدل و پاک رای
درجای ديگر ميگويد:

(شاهنامه ، ۶/ ۶۳)

توانگرشده آن کس که خرسندشد از او آز و تیمار در بند شد

(شاهنامه ، ۶/ ۱۲۸)

سعدی هم در بيان توانگري قناعت و خرسندی ميگويد :

قناعت توانگر کند مرد را خیر ده حریرص جهانگرد را

توانگری خرسندی در برابر هراسانی از آز و حرص قرار دارد و به دلیل این تفاوت است که در کنار هم می آیند. فردوسی در این باره میگوید:

توانگر بود هر که را آز نیست خنک بنده کش از انباز نیست
(شاهنامه، ۶/ ۱۲۸)

و در جای دیگر در تقابل خرسندی با آز میگوید:

چو خرسند باشی تن آسان شوی چو آز آوری زو هراسان شوی
(شاهنامه، ۶/ ۴۳۴)

بجز خرسندی، خرد هم با آز سازگار نیست. فردوسی در ناسازگاری خرد و آز میگوید:
چو داننده مردم بود آزور همی دانش او را نیاید بیر
در جای دیگر میگوید:
(شاهنامه، ۶/ ۶۳)

پزشک تو پندست و دارو خرد مگر آز تاج از دلت بسترد
(شاهنامه، ۷/ ۲۰)

سعدی هم اجتماع آز و حکمت را در یک جای محال میداند و میگوید:

کجا ذکر گنجد در انبان آز به سختی نفس میکند پا دراز
ندارند تن پروران آگهی که پر معده باشد ز حکمت تهی
(بوستان/ص ۵۹)

فردوسی از آز به بیشی تعبیر کرده و گفته است :

همه تلخی از بهر بیشی بود مبادا که با آز خویشی بود
(شاهنامه، ۲/ ۸۱)

و سعدی همچون فردوسی آز را بیشی خوانده و گفته است :

بامید بیشی نداد و نخورد خردمند داند که ناخوب کرد
 ۲ - خاموشی در سخن : (بوستان، ص ۱۶۴)

فردوسی خاموشی و کم سخنی را میستاید و برای آن منافع بشمار بر میشمرد. از
 نظر فردوسی خاموشی پیرایه‌ایست که پوشاننده عیبهاست. وی در اینباره میگوید:
 زدانش چو جان تورامایه نیست به از خامشی هیچ پیرایه نیست
 (شاهنامه، ۱۸۱)

و سعدی همچون فردوسی خاموشی را وقار و پرده پوشی میدانند و میگوید :
 ترا خامشی ای خداوند هوش وقار است و نااهل را پرده پوش
 (بوستان/۶۳۶)

فراوان سخنی، صفتی ناپسند در برابر خاموشی است. فردوسی فراوان سخن را نکوهش
 میکند. زیرا وی به دلیل پر سخنی است که معنی سخن را دیر میفهمد. وی میگوید:
 کسی را که مغزش بود باشتاب فراوان سخن باشد و دیریاب
 (شاهنامه، ۱۲۷/۶)

وبه همین دلیل است که اگر بر حسب اتفاق، فراوان سخن ، سخن نغزی هم بگوید
 پذیرفته نیست. فردوسی میگوید:

زبانی که اندر سرش مغز نیست اگر دُر بیارد همی نغز نیست
 (شاهنامه ۲۲۵/۳)

سعدی باللهام از سخن فردوسی براین باورست که فراوان سخن سنگین گوش است:
 فراوان سخن باشد آگنده گوش نصیحت نگیرد مگر در خموش
 (بوستان، ص ۶۳)

فردوسی فراوان سخن را در چشم مردمان خوار میداند :
 چو گفتار بیهوده بسیار گشت سخنگوی در مردمان خوار گشت
 (شاهنامه، ۱۲۷/۶)

و سعدی در مقابل ، کم سخنی را نشانه آگاهی میداند و میگوید :

پس کار خویش آنگه آگه نشست زبان بد اندیش بر خود بیست
تو نیکو روش باش تا بد سگال نیابد به نقص توگفتن مجال
(بوستان، ص ۵۳۲)

فردوسی سخنی را سنجیده میداند که ابتدا بخوبی شنیده شود سپس بدرستی پاسخ داده شود:

سخن را بیايد شنیدن نخست چو دانا بود پاسخ آرد درست
(شاهنامه ، ۶۳/۶)

و در سخن بر اندازه میگوید:

همی دور مانی ز رسم کهن بر اندازه باید که رانی سخن
(شاهنامه، ۲۸۶/۴)

سعدی هم در سخن سنجیده و بر اندازه ، همین توصیه را میکند و گوینده را از سخن ناساخته بر حذر میدارد و میگوید:

نباید سخن گفت ناساخته نشاید بریدن نینداخته
(بوستان/ص ۶۳۰)

این شعر سعدی یادآور این سخن فردوسی درباره «سخن ساخته» است که میگوید:
همه ساخته باید که راند سخن که گفتار نیکو نگردهد کهن
(شاهنامه، ۱۶۶/۵)

فردوسی میگوید چون سخن نبوش نیست ، باید خموشی گزید:

حکیمما چو کس نیست گفتن چه سود ازین پس بگو کافرینش چه بود
(شاهنامه ، ۱۸۷)

سعدی هم در این باره همچون فردوسی گفته است:

چه حاجت در این باب گفتن بسی که حرفی بس ار کار بندد کسی
(بوستان ص ۶۲۸)

البته فردوسی سخن خویش را کاخی میخواند که هرگز گزندی نخواهد دید:
پی افکندم از نظم کاخی بلند که از باد وباران نیابد گزند
(شاهنامه، ۲۵/۴)

سعدی نیز سخن خویش را در بوستان کاخ نامیده و گفته است:

چو این کاخ دولت پردازم برو ده در از تربیت ساختم
۳ - نیکنامی:
(بوستان، ص ۲۵)

فردوسی در جهان ناپایدار و گذرا یک چیز را ماندنی و پایدار میداند و آن نام نیکی است که بر اثر کار نیک از آدمی به جای میماند. سعدی هم همچون فردوسی از ماندگاری نام نیک سخن گفته فردوسی در این باره میگوید:

نباشد همی نیک و بد پایدار همان به که نیکی بود یادگار
(شاهنامه، ۵/۲۴۷)

سعدی هم در بوستان در مضمونی شبیه به فردوسی گفته است:

بد و نیک مردم چو می بگذرند همان به که نامت به نیکی برند
(بوستان، ص ۵۰)

فردوسی در ادامه دیدگاه خویش در باب نیکنامی اینگونه میگوید:

ز نیک و بدیها به یزدان گرای چو خواهی که نیکیت ماند به جای
سعدی هم ، در سخنی شبیه به فردوسی در ترغیب به نیکویی میگوید:
نخواهی که نفرین کند از پست نکو باش تا بد نگوید کست
(بوستان/ص ۱۵۱)

از نظر فردوسی آنچه سبب ماندگاری نام نیک انسان میشود بخشش است. وی در نامیرایی بخشندگان چنین میگوید:

هم آن راکه بخشش بودتوشه برد بمیردش تن نام هرگز نمرد
(شاهنامه، ۶/۶۴)

سعدی هم همچون فردوسی است ، وی بخشش و پروراندن درخت کرم را سبب
نیکنامی میدانند و میگوید:

و گر پرورانی درخت کرم بر نیکنامی خوری لا جرم
(بوستان/ص ۶۸۷)

مهربانی مردم با یکدیگر سبب مهربانی جهان آفرین با آنان میگردد. فردوسی در این
باره به زمان پادشاهی زو تهماسب اشاره میکند. وقتی خشکسالی رخ میدهد. علت
آن را دشمنی با یکدیگر میدانند. مردم برای رفع خشکسالی دست از کین میشوند
ویکدیگر را آفرین میگویند. پس جهان آفرین بر آنان مهربان میگردد. فردوسی
فراخی جهان آفرین را بسبب آفرین مردم نسبت به یکدیگر اینگونه بیان کرده است:

سخن رفتشان یک به یک همزمان که از ماست بر ما بد آسمان
بیا تا ببخشیم روی زمین سراییم بر یکدگر آفرین
بر آن برنهادند یکسر سخن که در دل ندارند کین کهن
(شاهنامه، ۱/۲۱۹)

چون کین را به یک سو مینهند ، کوهسار پر از رنگ و نگار میگردد. مهربانی با خلق
خدا یکی از زیباترین باورهای ایرانیان باستان است که فردوسی آن را به زیبایی به
تصویر کشیده است. تصاویری از مهرورزی و مهربانی مردم نسبت به یکدیگر که
بخشایش خداوند را سبب شده است. فردوسی شاعر کارزارها و آوردگاهها ، در
جایگاه وعظ و اندرز در کلامی موثر و کارساز کین از دلها میشود و در پی آن
آهنگ جویباران دوباره نواخته میگردد:

چو مردم ندارد نهاد پلنگ نگردهد زمانه برو تار و تنگ

فراخی که از تنگی آمد پدید جهان آفرین داشت آن را کلید
(شاهنامه، ج ۱، ص ۲۱۹)

سعدی هم مانند فردوسی بخشایش خداوند را به سبب مهربانی خلق به یکدیگر
دانسته و گفته است:

خدا را برآن بنده بخشایش است که خلق از وجودش در آسایش است
کسی نیک بیند به هردو سرای که نیکی رساند به خلق خدای
(بوستان، ص ۲۳۹)

سعدی هم مانند فردوسی بدی را نتیجه بدی خود انسانها میداند و میگوید:
تو ناکرده بر خلق بخشایشی کجایی از دولت آسایشی
۴- یافتن گنج در پی رنج:
(بوستان، ص ۱۸۶)

فردوسی در شاهنامه از رنج کار و یافتن گنج میگوید:
هرآن کس که از کاردیدست رنج بیابد به اندازه از رنج گنج
(شاهنامه، ۶/۱۸۳)

سعدی هم به ملازمت رنج و گنج فردوسی نظر داشته است. این شعر فردوسی به
روشنی دستمایه سخن سعدی قرار گرفته است و این همان نگاه پند آموز سعدی به
کلام پندآمیز فردوسی است:

نابرده رنج گنج میسر نمیشود مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

والبته این بیت سعدی خطاب به جان برادر، در باب «رنج نابرده»، یادآور این کلام
فردوسی است که میگوید:

بدو ده همه گنج نابرده رنج تو جان برادر گزین کن ز گنج
(شاهنامه، ۶/۲۱۱)

فردوسی در جای دیگر هم از «گنج نابرده رنج» سخن گفته است:

که بهرام را پادشاهی و گنج از آن تو بیش است نابرده رنج
(شاهنامه، ۱۸/۷)

فردوسی در ملازمت رنج و گنج باز هم میگوید:
مدارید کار جهان را به رنج که از رنج یابد سرافراز گنج
(شاهنامه، ۱۳۷/۵)

۵- سفارش به مدارا و نکوهش تندی:

فردوسی خرد را لازمه سر شهریار میداند و تندی و تیزی را در برابر آن مینهد.
فردوسی جنگ را پدیده ای شوم و ناپسند میداند و سر دانشدار را با درون کینخواه
بر یک قرار نمیداند.

وی در نکوهش تندی میگوید:

خرد باید اندر سر شهریار که تندی و تیزی نیاید به کار
و در جای دیگر: (شاهنامه، ۶۱/۲)

که تندی و تیزی نیاید به کار و در سرزنش ستیزه میگوید:
به نرمی برآید زسوراخ مار (شاهنامه، ۴۰/۲)

ستیزه نه خوب آید از نامجوی پرهیز و گرد ستیزه مپوی
(شاهنامه، ۲۰۴/۵)

سعدی که در بیان بسیاری پندها و نصایح به فردوسی نظر دارد در مذمت تندی
میگوید:

وگر می برآید به نرمی وهوش به تندی وخشم ودرشتی مکوش
(بوستان، ص ۲۲۹)

حتی تندی را در برابر خصم هم نمیپسندد:

تواضع کن ای دوست با خصم تند که نرمی کند تیغ برنده کند
(بوستان، ص ۵۰۹)

فردوسی تندی و تیزی را نشانه بی خردی میداند و مدارا را برادر خرد :

که هر جای تندى نشاید نمود سر بی خرد را نشاید ستود
مدارا خرد را برادر بود خرد بر سر دانش افسر بود
(شاهنامه، ۴۳/۶)

سعدی هم همچون فردوسی ، مدارای با دشمن را نشانه تدبیر میداند و میگوید:
همی تا بر آید بتدبیر کار مدارای دشمن به از کارزار
(بوستان، ص ۲۲۸)

همچون سخن فردوسی است که میگوید:

نگر تا نباشی به جز بردبار که تندى نه خوب آید از شهریار
(شاهنامه، ۲۸۰/۶)

که بیانگر این نکته است که درعین توانایی بر جنگ ، صلح بهترین انتخابست
فردوسی میگوید:

درشتی زکس نشنود نرم گوی سخن تا توانی به آزرم گوی
(شاهنامه ، ۶۸/۲)

سعدی هم در جای دیگر ، در پرهیز از درشتی میگوید:

به گفتن درشتی مکن با اسیر چو بینی که سختی کند سست گیر
(بوستان ص ۴۹۴)

فردوسی باز هم در مدارای با خلق میگوید :

بیا تا ببخشیم روی زمین سرائیم بر یکدگر آفرین
(شاهنامه، ۲۱۹/۱)

سعدی هم در کلامی شبیه فردوسی ، میگوید :

خدا را بر آن بنده بخشایش است که خلق از وجودش در آسایش است
(بوستان ، ص ۲۹۳)

فردوسی آسیب رساندن به خلق را سبب بر اندازی ستمکار میدانند و میگویند اگر کسی ستم کند جهان از او انتقام خواهد گرفت:

بیبری سربیگناهان چنبن ندانی که جوید جهان از تو کین
(شاهنامه، ۹۶/۱)

سعدی همین دیدگاه را در شعر خویش آورده است. وی ریش کردن دل خویشان را کندن بیخ خویش میدانند و میگویند:

مکن تا توانی دل خویش ریش واگر میکنی میکنی بیخ خویش
(بوستان، ص ۴۹)

سعدی هم در کلامی شبیه به فردوسی در پرهیز از آسیب رسانی به خلق میگوید:
چو خواهد که ملک تو ویران کند نخست از تو خلقی پریشان کند
وگر باشدش بر تو بخشایشی رساند به خلق از تو آسایشی
(همان ص ۷۴۹)

فردوسی در جای دیگر در پرهیز از آزرده کردن کس میگوید:

ز موبد شنیدستم این داستان که برخواند از گفته باستان
که پرهیز از آن کن که بد کرده‌ای که او را به بیهوده آزرده‌ای
(شاهنامه، ۲۸۸/۷)

وی باز هم در پرهیز دادن از آزار دادن میگوید:

میازار کس را که آزاد مرد سر اندر نیارد به آزار و درد
(شاهنامه ، ۳۱۹/۴)

سعدی هم در حذر از آزار کس میگوید:

اگر زیردستی در آمد زیبای حذر کن ز نالیدنش بر خدای
(بوستان ص ۱۱۴)

سعدی در اشاره صریح به این دیدگاه فردوسی است که میگوید:

چه خوش گفت فردوسی پاکزاد که رحمت بر آن تربت پاک باد
 میازار موری که دانه کش است که جان داردو جان شیرین خوش است
 مزن بر سر ناتوان دست زور که روزی درافتی به پایش چو مور
 (بوستان ص ۲۸۸)

سعدی همین دیدگاه را در کلام خویش ادامه میدهد و میگوید :

تبه گردد آن مملکت عن قریب کزو خاطر آزرده گردد غریب
 (همان، ص ۵۵)

فردوسی باز هم در نکوهش تندى میگوید :

که تندى پشیمانی آردت بار تو در بوستان تخم تندى مکار
 که تیزی نه کار سپهد بود سپهد که تیزی کند بد بود
 (شاهنامه، ۳۲۰/۲)

و در باره آهستگی میگوید :

که آهسته دل کی پشیمان شود هم آشفته را هوش درمان شود
 کنون بودنی بر سر ما گذشت خنک آنکه گرد درشتی نگشت
 (شاهنامه، ۵۹/۶)

سعدی در سفارش به نرمی ، همچون فردوسی میگوید :

اگر می برآید بنرمی وهوش به تندى و خشم و درشتى مكوش
 (بوستان، ص ۲۲۹)

فردوسی در پشیمانی از تندخویی میگوید :

سبکسار تندى نماید نخست به فرجام کار انده آرد درست
 (شاهنامه، ۲۲۵/۳)

و سعدی هم در این پشیمانی چنین میگوید :

به شیرین زبانی توان برد گوی که پیوسته تلخی برد تندخوی
(بوستان، ص ۴۶۴)

چو شاید گرفتن به نرمی دیار به پیکار خون از مشامی میار
(همان، ص ۱۱۴)

نه هر جای مرکب توان تاختن که جاها سپر باید انداختن
۶ - سفارش به دادگری:
(همان، ص ۳)

در شاهنامه درباره کسری و دادگری وی درباره مردم سخن بسیار گفته شده و سعدی هم در بوستان به داد کسری و حکایت‌های وی نظر دارد. وی درباره کسری و نصیحت‌های وی به پسرش هرمز میگوید:

شنیدم که در وقت نزع روان بهرمز چنین گفت نوشینروان
که خاطر نگهدار درویش باش نه در بند آسایش خویش باش
برو پاس درویش محتاج دار که شاه از رعیت بود تاجدار
(بوستان، ص ۴۹)

این سخن سعدی بر گرفته از این سخن فردوسی در شاهنامه است، کسری هنگام مردن به پسرش هرمز میگوید:

همه گوش و دل سوی درویش دار همه کار او چون غم خویش دار
(شاهنامه، ۶/۲۷۰)

و بدون تردید این سخن سعدی تحت تاثیر افکار فردوسی در اشعار ذیل است:

شنیدم کجا کسری شهریار به هرمز یکی نامه کرد استوار
بیخشای بر مردم مستمند ز بد دور باش و بترس از گزند
(همان، ص ۲۴۴)

فردوسی از زبان شاهان به پرهیز از گزند رعیت اشاره کرده است. وی در این باره میگوید:

مبادا که از کارداران من که از لشکر و پیشکاران من
 بخرسد کسی با دل دردمند که از درد او بر من آید گزند
 (شاهنامه، ۹۱/۶)

سعدی هم در پرهیز از گزند به رعیت همینگونه می اندیشد :

گزند کسانش نیاید پسند که ترسد که در ملکش آید گزند
 (بوستان، ص ۴۹)

فراخی در آن مرز و کشور مخواه که دلتنگ بینی رعیت ز شاه
 (همان، ص ۵)

و در ادامه سفارش کسری به هرمز در شاهنامه درباره نیکی چنین آمده است :

چو نیکی نمایند پاداش کن ممان تا شود رنج نیکی کهن
 (ص ۱۱۹۳)

همین سفارش کسری را سعدی هم اینگونه آورده است :

مروت نباشد بدی با کسی کزو نیکویی دیده باشی بسی
 (بوستان، ص ۶۹)

در شاهنامه ، کسری به هرمز سفارش میکند که به انسانهای فرومایه نیکی مکن:

ز نیکی فرومایه را دوردادار به یی دادگر مرد مگذار کار
 (ص ۱۱۹۳)

سعدی هم در نهی از نیکمردی با بدان همچون شاهنامه میگوید :

نکویی و رحمت به جای خودست ولی با بدان نیکمردی بدست
 (بوستان، ص ۴۸۵)

کسری به هرمز در شاهنامه درباره زبردستان اینگونه سفارش میکند که نباید زیر
 دستان را در بی‌نوایی نشانی :

هر آنکس که باشد ترا زبردست مفرمای در بینوایی نشست
 (شاهنامه، ۱۱۹/۳)

سعدی هم درباره زبردستان همین را گفته است و از سخت گرفتن بر زبردستان بر حذر داشته :

کسان برخورند از جوانی و بخت که بر زبردستان نگیرند سخت
اگر زبردستی برآمد زپای حذر کن ز نالیدنش بر خدای
(بوستان، ص ۱۱۴)

شاه باید در امور مملکت وزیر و مشاور دانا و دانشی داشته باشد . در شاهنامه کسری به هرمز در سگالیدن با مرد دانا میگوید :

به هر کار با مرد دانا سگال برنج تن از پادشاهی منال
(شاهنامه، ۶/۱۱۹۳)

این نکته را سعدی درباره فریدون در داشتن وزیری دانا چنین گفته است :

فریدون وزیری پسندیده داشت که رویین دل و دوربین دیده داشت
(بوستان، ۲۰۱)

۷- در نهان داشتن راز:

برای در امان ماندن از بسیاری آفات و گرفتاریها بر ملا نکردن اسرار در جنگها ، مسائل حکومتی و حتی فردی موضوعی است که همواره بدان ترغیب شده است . فردوسی اینگونه به رازداری سفارش میکند:

سخن هیچ مسرای با رازدار که او را بود نیز انباز و یار
(شاهنامه، ۵/۱۹۲)

و سعدی در کلامی شبیه به فردوسی میگوید :

جواهر به گنجینه داران سپار ولی راز را خویشتن پاس دار
(بوستان ص ۶۳۳)

فردوسی در ضرر و زیان آشکار شدن راز میگوید :

چو رازت به شهر آشکارا شود دل بخردت بی مدارا شود

بر آشوبی و سرسبک خواندت خردمند کان جوش بنشاندت
(شاهنامه، ۱۹۲/۵)

سعدی هم همچون فردوسی پند می‌دهد که :

درون دلت شهر بندست راز نگر تا نماند در شهر باز
(بوستان ص ۶۴۴)

سخن تا نگویی برو دست هست چو گفته شود یابد او بر تو دست
(بوستان، ص ۶۳۳)

۸ - در دخل و خرج:

فردوسی در برابری دخل و خرج چنین می‌گوید:

مرا دخل و خرج ار برابر بدی زمانه مرا چون برادر بدی
(شاهنامه، ۴۳۵/۴)

سعدی در سفارش به برابری دخل و خرج می‌گوید:

چو دخلت نیست خرج آهسته تر کن که می‌گویند ملاحان سرودی
اگر باران به کوهستان نبارد به سالی دجله گردد خشک رودی

۹ - در باره مرگ:

فردوسی می‌گوید بجز بالینی از خاک و خشت برای آدمی نخواهد ماند و در اینباره می‌گوید :

همه خاک دارند و بالین و خشت ندانم به دوزخ درند ار بهشت
(شاهنامه، ۱۰۷/۴)

همه خاک دارند و بالین و خشت خنک آنکه جز نام نیکی نهشت
و هرکه باشی سر بر خاک خواهی نهاد: (شاهنامه، ۱۸۹/۵)

اگر شاه باشی اگر زردهشت نهالی ز خاکست و بالین ز خشت
(شاهنامه، ۱۰۷/۴)

سعدی هم در خاک و خشتی خویشتن گفته است :

بسی تیر و دی ماه و اردیبهشت بیاید که ما خاک باشیم و خشت
(بوستان، ص ۷۸۶)

فردوسی درباره مرگ اسکندر و بیچارگی وی از آن و از زبان خودش چنین گفته
است :

چنین گفت کز مرگ خود چاره نیست مرا دل پر اندیشه زین باره نیست
مرا بیش از این زندگانی نبود زمانه نه کاهد نه خواهد فزود
(شاهنامه ، ۱۲۶/۵)

سعدی هم درباره مرگ اسکندر از زبان خودش گفته است :

سکندر که بر عالمی حکم داشت در آن دم که بگذشت و عالم گذاشت
شنیدم که میگفت و خون میگریست ندانی که روز اجل کس نزیست
(بوستان، ص ۵۶۱)

فردوسی در ناگزیری و ناگزیری از مرگ میگوید مرگ چون بادست و ما چون برگ:
نیابد کسی چاره از چنگ مرگ چو باد خزانست و ما همچو برگ
(شاهنامه ، ۵۳/۵)

پس زندگی یاد کن روز مرگ چنانیم با مرگ چون باد و برگ
(شاهنامه ، ۸۱/۶)

سعدی هم درباره مرگ همچون فردوسی میگوید مرگ بادست و ما برگ و درخت.
وی میگوید :

از این باغ سروی نیامد بلند که باد اجل بیخش از بن نکند
(بوستان، ص ۷۸۲)

نهالی به بس سال گردد درخت ز بیخش در آرد یکی باد سخت
(همان، ص ۸۲۲)

فردوسی درباره بازی مرگ میگوید:

یکی را همی تاج شاهی دهد یکی را به دریا به ماهی دهد

(شاهنامه ، ۱۷۵/۷)

یکی را دهد تاج و تخت بلند یکی را کند بنده و مستمند

(شاهنامه ، ۱۱۰/۷)

سعدی هم در این انتخاب روزگار در کلامی شبیه به فردوسی میگوید :

یکی را به سر بر نهد تاج بخت یکی را به خاک اندر آرد ز تخت

(بوستان، ص ۲۱)

فردوسی در بیوفایی زمانه چنین میگوید :

زمانه به مرگ وبه کشتن یکی است وفا با سپهر روان اندکیست

(شاهنامه ، ۲۷۷/۳)

و سعدی هم اینگونه ناامید از وفاداری دنیاست:

جهان ای پسر ملک جاوید نیست ز دنیا وفاداری امید نیست

(بوستان، ص ۱۹)

۱۰- در تمثیلهای و کنایات:

بسیاری از تمثیلهای و کنایات در بردارنده یک سفارش اخلاقی نیز هست و از این

جهت جایگاه خود را در ادبیات یافته است. بسیاری از ابیات به دلیل بار اخلاقی

خود به ضرب المثل بدل شده‌اند. کلام فردوسی و سعدی از این جهت سرشار از این

ابیات است . فردوسی میگوید :

نگر تا چه کاری همان بدروی سخن هر چه گویی همان بشنوی

(شاهنامه ، ۹۸/۲)

سعدی هم در همین مفهوم میگوید :

برفتند و هر کس درود آنچه کشت نماند به جز نام نیکو و زشت

(بوستان، ص ۷۹۳)

فردوسی باز هم میگوید:

پیداش نیکی بیایی بهشت بزرگ او که جز تخم نیکی نکشت
(شاهنامه، ج ۶، ص ۲۷۰)

فردوسی در تمثیل حوادث نامعلوم با عبارت شب آبستن است میگوید :
ترا خواسته گرز بهر تنست بیخش وبدان کاین شب آبستنت
(شاهنامه ، ۱/۱۵۹)

سعدی هم درباره آن گفته است :
دل از نامرادی به فکرت مسوز شب آبستن است ای برادر به روز
(بوستان، ص ۶۲۱)

فردوسی در ملازمت دیوار و گوش گفته است :
چه گفت آن سخنگوی باغ نیوش که دیوار دارد به گفتار گوش
(شاهنامه ، ۵/۲۰۰)

سعدی هم این مفهوم را اینگونه بیان کرده است :
مکن پیش دیوار غیبت بسی بود کز پیشش گوش دارد کسی
(بوستان ص ۶۳۰)

چاه بر کسی کندن از شوم ترین خصایص اخلاقی است که آثار آن به کننده چاه
برخواهد گشت و این امر در حکم مثل سایر آمده است. فردوسی درباره چاه کندن
در راه کسی ، گفته است :

کسی کو بره برکند ژرف چاه سزد گر کند خویشتن را نگاه
(شاهنامه، ۳/۱۵۳)

سعدی هم در بوستان این مضمون را اینگونه آورده است :
تو ما را همی چاه کندی براه بسر بر درافتادی اندر بچاه
(بوستان، ص ۱۷۶)

فردوسی در بدی انسان که به خودش برمیگردد ، میگوید :

ز کردار بد بر تنش بد رسید مجوی ای پسر بند بد را کلید
(شاهنامه ، ۱۰۵/۴)

سعدی هم در این مفهوم میگوید :

بسی بر نیاید که بنیاد خود بکند آنکه بنهاد بنیاد بد
(بوستان، ص ۵۰)

۱۱- در بی فایده‌گی تربیت بد گهر:

فردوسی درباره بی فایده بودن تربیت بد گهر میگوید ، بدگهر وجود بی استعدادی است که هرگز پرورده نخواهد شد. بدگهر چون بچه شیری است چون بر وی رحم آوری وقتی که دندان تیز کند گرد از تو برآورد :

که چون بچه شیر بر پروری چو دندان کند تیز کیفر بری
(شاهنامه ، ج ۲. ص ۱۴۹)

همین بد گهر است که چون فرصتی جوید به جنگ پروردگار خویش بر میخیزد:

چو با زور و با چنگ بر خیزد او پروردگار اندر آویزد او
(شاهنامه ، ۱۴۹/۲)

سعدی هم در کلامی شبیه به فردوسی میگوید پروراندن بچه گرگ دریدن خواجه را در پی خواهد داشت :

یکی بچه گرگ می پرورید چو پرورده شد خواجه را بردرید
(بوستان، ص ۷۰۹)

که یادآور این سخن فردوسی است:

ندانی که پروردگار پلنگ نبیند ز پرورده جز کین و جنگ
(شاهنامه ، ۱۴۹/۲)

فردوسی باز هم در پرورش نا اهل و بدگهر میگوید :

که ای دایهٔ بچهٔ شیر نر چه رنجی که هم جان نیاری بیر
 بکوشی و او را کنی پر هنر تو بی بر شوی چون وی آید بیر
 نخستین که آیدش نیروی جنگ سر پروراننده گیرد به جنگ
 (شاهنامه، ۱۶۵/۲)

در جای دیگر از کلام فردوسی در تربیت ناپذیری بدگهرست :

اگر بچه شیر ناخورده شیر بپوشد کسی در میان حریر
 دهد نوش او را ز شیر و شکر همیشه ورا پروراند بیبر
 بگوهر شود باز چون شد بزرگ نترسد ز آهنگ پیل سترگ
 (شاهنامه، ۱۸۷/۲)

سخن سعدی هم مانند سخن فردوسی است. وی سعی را در تربیت بیحاصل میداند:
 ز وحشی نیاید که مردم شود بسعی اندرو تربیت گم شود
 (بوستان، ص ۵۶۹)

و در جای دیگر در تربیت ناپذیری بدگهر میگوید :

چنین مرتفع پایه جای تو نیست گناه از بد آمد خطای تو نیست
 که چون بد گهر پرورم لا جرم خیانت روا دارم در حرم
 (همان، ص ۷۰)

سعدی باز هم میگوید :

نیاید نکوکاری از بد رگان محال است دوزندگی از سگان
 (همان، ص ۱۸۶)

فردوسی هم در این باره گفته است :

ندانی که پروردگار پلنگ نبیند ز پرورده جز کین و جنگ
 (شاهنامه، ۱۸۶/۷)

نکته آخر اینکه فردوسی و سعدی هر دو بر این باورند که بدگهر چون ببر و پلنگ و سگ و گرگند که اگر آنان را بپروری تو را خواهند درید. و این باور است که بارها تکرار شده است.

۱۲ - سفارشها در تدابیر جنگی :

تدابیری که در حین جنگ و در برابر دشمن به کار میرود از لوازمی است که هر انسان بخردی ملزم به مراعات آن است. جنگ در طبیعت خویش پدیده ناخوشایندی است اما چون رخ دهد هوشیاری بجا میطلبد. در جنگ هم باید خصایل اخلاقی مراعات شود. زندهار دادن به دشمن در هنگام اقتدار بیش از پیروزی در جنگ لذتبخش است.

فردوسی در مورد زندهار دادن به دشمنی که از تو امان خواسته است چنین میسراید :
چو خواهد زدشمن کسی زندهار تو زندهارده باش و کینه مدار
(شاهنامه ، ۱۸۳)

سعدی هم در کلامی همچون فردوسی در خودداری از آزار دشمن عاجز، پرهیز از پرخاش را سفارش میکند و میگوید:
چو دشمن به عجز اندر آمد ز در نباید که پرخاش جویی دگر
(بوستان، ص ۲۲۹)

و در پاسخ به زندهار خواهی وی میگوید :
چو زندهار خواهد کرم پیشه کن بیخشای و از مکرش اندیشه کن
(همان ص ۲۲۱)

فردوسی درباره جنگ یا هزیمت بهنگام در جنگ میگوید :
هزیمت به هنگام بهتر ز جنگ چو تنها شدی نیست جای درنگ
(شاهنامه ، ۲۸/۷)

سعدی همچون فردوسی میگوید :

چو بینی زبردست را زوردست نه مردی بود پنجه خود شکست
(بوستان ص ۷۴۶)

و در جای دیگر :

مزن با سپاهی زخود بیشتر که نتوان زدن مشت بر بیشتر
(همان ص ۲۲۹)

فردوسی در نکشتن کسی که در حال گریز است سفارش میکند . این هم از
توصیه های اخلاقی است که انجام آن سخت اما رعایت آن الزام آور است وی
چنین میگوید :

چو پیروز گردی ز تن خون مریز چو باشد ز تو بدکنش در گریز
(شاهنامه جلد ۵ ص ۱۸۰)

و سعدی هم همین مفهوم اخلاقی را تذکر داده است و گفته است :

چو سالاری از دشمن افتد به چنگ بکشتن درش کرد باید درنگ
(بوستان ، ص ۲۴۴)

در ایمن نبودن از کمین :

یکی از موارد هوشیاری در جنگها توجه به موقعیت کمینگاههاست.

فردوسی درباره هوشیاری در کمینگاهها میگوید :

نبايد که ایمن شوی از کمین سپه باشد اندر در و دشت کین
(شاهنامه ، ۱۸۳/۵)

سعدی هم در توصیه ای شبیه به فردوسی در حذر از خطر کمینگاهها میگوید :

چو خواهی بریدن به شب راهها حذر کن نخست از کمین گاهها
(بوستان، ص ۲۵۵۴)

نتیجه:

با اینکه موضوع اصلی شاهنامه حماسه میباشد اما فردوسی در شاهنامه به موضوعات و مضامین دیگری نیز پرداخته است. از جمله این موضوعات مسائل اخلاقی و توجه به پندها و مواعظ است. بدون تردید روح بزرگ شاهنامه در همه جنبه های آثار ادبی ایران آشکار و نمایان است.

سعدی در بوستان هم تحت تاثیر کلام فردوسی است. پندها و نصایح آورده شده اشاره ای به گوشه ای از این تاثیر پذیری است.

فهرست منابع:

- ۱ - بوستان، سعدی، شرح دکتر محمد خزائی، تهران، انتشارات جاویدان، چاپ ششم، ۱۳۶۶
- ۲ - شاهنامه، ابوالقاسم فردوسی، چاپ مسکو، تهران، انتشارات امیر کبیر، چاپ پنجم، ۱۳۷۶